مجله مطالعات حقوق

شماره ۴۶،
دوره ۷،
سال پنجم،
پاییز ۱۴۰۱،
صص ۱-۱۶

مبنای حقوق قابل اسقاط و غیرقابل اسقاط

محمدرضا نصرتی[۱]

چکیده

حق یکی از اساسی‌ترین مباحث امروز و دغدغه‌های فکری نسل حاضر است. با توجه به اهمیت و جایگاه ویژه مقوله حق و اهمیت حفظ حقوق دیگران و فطرت انسانی که برای جلوگیری از سلب و اسقاط حق در جامعه وجود دارد؛ پژوهش حاضر تحت عنوان مبنای حقوق قابل اسقاط و غیرقابل اسقاط به رشته تحریر در آمده است. از طرفی سلب حق از موضوعات مهمی است که در مباحث فقهی و حقوقی و موضوعات گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. اگرچه در مباحث فقهی و حقوقی همانند بسیاری از مباحث دیگر مثل بیع، خیارات و. . . فصل مستقلی را از سلب حق نمی بینیم اما جای پای این بحث در بسیاری از مباحث مشاهده می‌شود و این امر نه تنها به واسطه ضرورت نظری و علمی است که به دلیل ضرورت عملی و اجتماعی نیز هست که وجود داشته و دارد. روش انجام توصیفی-تحلیلی و از حیث شیوه گردآوری داده‌ها کیفی می‌باشد. اطلاعات مورد نیاز طریق مطالعات کتابخانه‌ای و مستندات قبلی و مراجعات سازمانی جمع‌آوری می‌گردد. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که، قانون مدنی در ماده ۹۵۹ به این قضیه پاسخ داده است.از مفهوم این ماده و دیگر مواد قانونی، این نتیجه به دست می‌آید که انسان حق سلب را در حالت جزئی دارد. اما این یک قاعده نیست. یعنی نمی‌توانیم بگوییم هر حقی با جزئی شدن قابلیت سلب پیدا می‌کند و چه‌بسا مواردی‌که در قانون از آن‌ها تعبیر به حق شده است اما به‌رغم جزئی بودن، قابلیت سلب را ندارند که علت آن مورد بحث قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: حق، حقوق، اسقاط، غیرقابل اسقاط

۱ -کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بروجرد، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول)

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

مقدمه

سلب حق اسقاط ارادی حق از طرف ذیحق است که با مفهوم با محرومیت از حق تفاوت ساختاری دارد. محرومیت از حق اختیاری نیست بدین معنا که اگر شخصی بر اثر ارتکاب جرم از سوی مراجع قضائی از اشتغال به شغلی محروم وی تحت اراده وضعیت این شود نبوده و با سلب حق که مورد بحث این مقاله است تفاوت دارد. سلب حق گاهی بطور صریح و زمانی به صورت ضمنی و با اعمالی انجام می گیرد که دلالت بر اسقاط حق دارد حق از سوی ذیحق دارد (رستمی،۱۳۹۳، ۲).

برای نمونه کسی که به علامت هشدار توجه نکرده و از این راه خساراتی به او وارد شود، حق گرفتن خسارات را به طور ضمنی از خود سلب کرده است یا و شخصی که در عقد بیع دارای خیار غبن است با تصرف در مبیع با علم به وجود خیار غبن در واقع حق بر هم زدن عقد بیع را از خود سلب کرده است. سلب حق در منابع فقه اسلامی تحت عنوان «تحریم حلال» بحث شده و فقیهان در کنار این عنوان به مناسبت از تحلیل حرام نیز سخن رانده‌اند. تحریم حلال بدین معناست که انسان بتواند حکم ثابت در خصوص چیزی را با توافق و قرارداد خصوصی، نسبت به خود تغییر دهد و حلالی را بر خود حرام گرداند مثلاً تعهد کند که او حق آزادی را در مقابل مال معینیاز خود اسقاط کند (گرجی،۱۳۷۶، ۳۰).

بر این سیاق،تعهد بر تک مصداقی از مصادیق فعل حلال، مشمول عنوان تحریم حلال نمی‌شود ولی برعکس تعهد بر انجام مصداقی از مصادیق فعل حرام مشمول عنوان تحلیل حرام است. زیرا امتثال از دستور شارع در خصوص ترک فعل حرام مستلزم ترک تمام مصادیق آن فعل است. حقوقی قابل اسقاط هستند که در حین اسقاط موجود باشند یا اینکه سبب آن موجود باشد بنابراین اگر حقی در حین اسقاط موجود نباشد، اصلاً قابل اسقاط نیست. مثلاً حق سرقفلی که مستأجر نمیتواند قبل از تصرف در عین مستأجره و در ضمن قرارداد اجاره حق مذکور را از خود سلب نماید. زیرا حق سرقفلی یا حق کسب و پیشه و تجارت با تصرف مستأجر در عین مستأجره و حسن شهرت او به تدریج حاصل میشود بنابراین اسقاط آنقبل ازایجاد مصداق اسقاط مالم یجب است.

مفهوم حق

واژه حق، از واژه‌هایی است که مورد استعمال فراوان دارد و این استعمال فراوان ناشی از تعدد معنایی است که برای آن هست. در فرهنگ لغت، معانی متعددی برای «حق» آمده که از جمله آن‌ها عبارتند از «راست و درست، ضد باطل، یقین، انصاف، نصیب و بهره‌برداری از چیزی، سزاواری، مطلب حق، ملک و مال، جمع حقوق و یکی از نام‌های حضرت باری‌تعالی (معین،۱۳۷۵، ج ۱، ۱۲۶۳).

برای حق تعاریف متعدد آمده است ازجمله این که «حق، سلطنت و توانایی خاصی است که کسی نسبت به چیزی یا شخصی و یا قراردادی دارد و می‌تواند در آن تصرف کند و یا از آن بهره‌ای برگیرد» (گرجی،۱۳۷۶، ۳۱).

مثلاً شخص این حق را دارد که مالی را تملک کند، قراردادی منعقد نماید، یا قصاص جنایتکاری را بخواهد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

مفهوم اسقاط حق

اسقاط در لغت به معنای انداختن و افکندن آمده است (عمید،۱۳۶۳، ۱۳۵).

در تعریف اسقاط حق به «از بین بردن حقی توسط صاحب حق» اطلاق شده است (جعفری لنگرودی،۱۳۹۴، ۴۳). مثلاً حق سقوط تمام یا بعضی از خیارات که در ماده ۴۴۸ قانون مدنی آمده است. در ماهیت نیز اسقاط از ایقاعات شناخته شده و ایقاع عبارت است از «عمل قضایی یک‌طرفی که به‌صرف انشای عقد و رضای یک‌طرف منشأ اثر حقوقی می‌شود» (جعفری لنگرودی،۱۳۹۴، ۱۰۰).

اقسام حق

حق به اعتبار متعلق خود دارای اقسام گوناگونی است که در ذیل به موارد مهم آن اشاره می کنیم:

۱-حق مالی و حق غیرمالی

تقسم «حق » به «مالی» و «غیرمالی» مهم ترین تقسیم در این باره است. حق مالی امتیازی است که حقوق هر کشور به منظور تامین نیازهای مالی اشخاص به آن‌ها می‌دهد (خسروشاهی و دانش پژوه،۱۳۹۳، ۲۳).

یا در تعریف آن گفته شده است:«حق مالی آن است که اجزای آن مستقیما برای دارنده، ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد. مانند: حق مالکیت نسبت به خانه که مستقیما برای دارنده آن ارزش پولی دارد و یا حق طلب که پس از ادا، قابل تقویم به پول می‌باشد. چنان که کسی از دیگری ده خروار گندم طلب دارد، پس از ایفای تعهد آنچه به دست می‌آید ده خروار گندم است که قابل تقویم به پول می‌باشد». از ویژگی‌های حق مالی، آن است که قابل اسقاط و یا انتقال به غیر است . برای مثال، مالک خانه یا صاحب گندم می‌تواند آن را از طریق بیع، هبه و وصیت به غیر واگذار نماید و یا از آن اعراض کند. در مقابل، «حق غیر مال، امتیازی است که هدف آن رفع نیازمندی های عاطفی و اخلاقی است» (امامی،۱۳۹۲، ج۱، ۱۳۵).

یا در تعریف آن گفته شده است: «حق غیر مالی آن است که اجرای آن، نفعی که مستقیما قابل تقویم به پول باشد، ایجاد نمی‌نماید. مانند: حق زوجیت در زوجه دائمه که مستقیما برای زن ایجاد نفعی که قابل تقویم به پول باشد نمی‌کند، ولی غیرمستقیم حق نفعه برای او ایجاد می‌شود و در صورت فوت زوج، از او ارث می‌برد» (خسروشاهی و دانش پژوه،۱۳۹۳، ۲۴).

یا مثلا، پدر و جد پدری بر اساس ماده ۱۰۴۱ و ۱۰۴۳ قانون مدنی نسبت به دختر باکره دارای «حق ولاء» است و نکاح دختر موقوف به اجازه پدر یا جد پدری اوست. حق ولایت پدر یا جد پدری از نظر عرف، یک حق غیرمالی محسوب می‌شود.

بنابراین، موضوع حق غیرمالی، روابط غیر مالی افراد جامعه است و ارزش داد و ستد نداشته، به طور مستقیم قابل ارزیابی مالی نیست. حقوق غیرمالی قابل واگذاری به غیر نمی‌باشد و بعضی از آنان به سبب مخصوص قابل زوال است. مانند: زوجیت که به وسیله نسخ نکاح و طلاق منحل می‌گردد و بعضی دیگر دایمی و غیرقابل زوال است،

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

مانند نبوت (فرزندی) که به هیچ وجه پدر و مادر نمی‌تواند نسبت مزبور را از خود سلب نمایند. همچنان که بعضی از حقوق غیرمالی قابل اسقاط و بعضی غیرقابل اسقاط هستند.

۲-حق عینی و دینی

حق مالی به دو حق عینی و حق دینی قابل تقسیم است. «حق عینی» حقی است که یک فرد نسبت به عین خارجی دارد که کامل‌ترین آن «حق مالکیت» است، اعم از حق مالکیت نسبت به عین یا منفعت. برای مثال، مالک خانه نسبت به خانه داری حق مالکیت است و هرگاه آن را به اجاره واگذار نماید، در این حالت، مستاجر نسبت به منافع خانه‌داری حق است (کاتوزیان،۱۳۸۹، ج۳، ۴۳۵).

«حق دینی» حقی است که مالی که شخص نسبت به دیگری دارد و می‌تواند ایفای آن را از او بخواهد و مدیون مکلف است آن را انجام دهد (امامی،۱۳۹۲، ج۱، ۱۲۳).

یک پرسش آن است که چرا حق به حق عینی و دینی تقسیم شده است و اساسا حقوقدانان در پی تامین چه هدفی بوده اند؟ پاسخ آن است که مبنای این تقسیم بندی به چگونگی استفاده انسان از اشیای خارجی بازمی‌گردد. «انسان برای ادامه زندگی به این اشیا نیاز دارد و حق دارد از آن‌ها استفاده کند. استفاده از اشیا از دو راه ممکن بوده است.

۱- از مال موردنیاز بی‌واسطه و مستقیم استفاده کند.

۲- صاحب حق آن را به وسیله شخص دیگر اعمال کند و از او بخواهد که مالی را تسلیم کند یا کار مطلوب را انجام دهد.

پس به حکم منطق، می‌توان حقوقی را که امتیاز انتقاع از اشیا را به شخص می‌دهد، به دو گروه تقسیم کرد:«حق عینی» که حاوی امتیاز انتقاع مستقیم است و «حق دینی» که به شخص اختیار می‌دهد مطالبه کار یا مالی را از شخص دیگر به او می‌دهد»(امامی،۱۳۹۲، ج۱، ۱۲۶-۱۲۷).

۳-حقوق تقدم و تعقیب

برخی حقوق نسبت به حقوق دیگر از امتیاز تقدم و رجحان برخوردارند. از آثار حق عینی، تقدم آن بر حق دینی است که «صاحب حق می‌تواند نزد هرکس آن را بیابد، استرداد آن را بخواهد. بنابراین، هرگاه کسی که عین مال دیگری نزد اوست ورشکست شود، مالک، آن مال را استرداد می‌نماید، به خلاف آن که اگر کسی از دیگری یکصدهزار ریال طلبکار باشد و او ورشکسته شود، دارایی مدیون به نسبت طلب بستانکاران تقسیم می‌شود» (امامی، ۱۳۹۲، ج۱، ۱۲۷).

۴-حق معنوی

در تعریف «حقوق معنوی» گفته شده است:«حقوقی است که به صاحب آن اختیار انتفاع انحصاری از فعالیت و فکر و ابتکار انسان را می‌دهد. برای مثال، حقی که تاجر و صنعتگر نسبت به نام تجاری یا شکل خاص و علامت کالاها

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

و فرآورده‌های خود دارد و حقی که نویسنده اثر ادبی یا مخترعی نسبت به آن اثر و اختراع پیدا می‌کند، حق معنوی است» (کاتوزیان،۱۳۸۹، ج۳، ۴۳۶).

توضیح آن که پس از تقسیم «حق» ، به «حق عینی» و «حق دینی»، حقوق دیگری ظهور کردند که از جهتی به حق عینی شبیه هستند و از جهت دیگر، به حق دینی. «به عنوان مثال، حقی که مؤلف بر آثار خود دارد، در برابر همه قابل استناد است و با حق مالکیت شباهت پیدا می‌کند، ولی موضوع آن مانند سایر حقوق عینی، شیء خارجی نیست و متکی به حاصل فکر و ابداع نویسنده است»(طاهری،۱۳۷۵، ج۱، ۴۰).

۵-حق مربوط به شخصیت

«حق مربوط به شخصیت» حقی است که به هر انسان (با قطع نظر از وابستگی او به گروه اجتماعی خاص) تعلق دارد و بیشتر از شخص انسان حمایت می‌کند تا منافع مادی او. به دیگر سخن، این حق به حفظ ذات و عرض انسان برمی‌گردد (طاهری،۱۳۷۵، ج۱، ۴۲).

حقوق مربوط به شخصیت، از شخصیت جسمی و نیز از شخصیت معنوی و روحی انسان حمایت می‌کند و از این نظر می‌توان آن‌ها را به دو قسم تقسیم کرد:

الف- حمایت از شخصیت جسمی انسان: قانونگذار از شخصیت جسمی انسان حمایت کرده و حقوقی را برای آن در نظر گرفته است. انسان بر تمامیت جسمی خود حق دارد و ایراد صدمه و ضرب و جرح و هرگونه تعرض جسمی به شخص ممنوع و موجب مسئولیت مدنی و کیفری است.

ب. حمایت از شخصیت معنوی و اخلاقی انسان: جنبه های غیرجسمی شخصیت آدمی نیز محترم و مورد حمایت قانونگذار هستند. در اینجا، به برخی مصادیق شخصیت معنوی و اخلاقی اشاره می‌شود:

۱-آزادی های فردی: مانند آزادی رفت و آمد، آزادی فکر و بیان، آزادی حق رای و آزادی انتخاب شغل. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره آزادی انتخاب شغل می‌گوید: «هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند».

۲-حق نام، حق عکس و تصویر: نام، عکس و تصویر و اوصاف دیگر جزو شخصیت انسان به حساب آمده، تعرض به آن تعرض به شخصیت او محسوب می‌گردد و ممنوع و موجب مسئولیت است.

۳-آبرو و شرف و حیثیت: این گونه موارد نیز مورد حمایت قانونگذارند و توهین و افترا به دیگران موجب مسئولیت است.

۴-حق مربوط به آثار فکری و هنری: این گونه امور به شخصیت فکری و هنری انسان بازمی گردند. قانونگذار حقوق معنوی مؤلفان و هنرمندان را محترم شمرده و به آنان اجازه داده در مورد نشر و یا عدم نشر اثر خود تصمیم بگیرند و از تحریف و تغییر و انتشار آن به نام دیگیری جلوگیری نمایند و اختیار تجدیدنظر در اثر خود را داشته باشند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

۵–حق تمتع از زندگی خصوصی: مانند: مصونیت نامه‌ها و مکالمات تلفنی از فاشد شدن قانون اساسی در این باره می گوید: «بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن‌ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون».

برخی از ویژگی‌های حق مربوط به شخصیت: در این جا، به برخی اوصاف و ویژگی‌ها حقوق مربوط به شخصیت توجه می‌شود که در شناخت هرچه بیش تر این نوع حقوق مؤثرند:

۱–موضوع این نوع حقوق مال یا شخص خارجی نیست. به عبارت دیگر، این حقوق نه بر عین خارجی و نه بر شخص دیگر تعلق نمی گیرند، بلکه موضوع حقوق مربوط به شخصیت، تمام عناصر سازنده شخصیت در تمام جنبه های مادی و اخلاقی و فردی و اجتماعی است.

۲–در حقوق مربوط به شخصیت، صاحب حق حاکم بر تصمیم و انتخاب خود شناخته شده است.

۳–این نوع حقوق، چهره حمایتی دارند و در قلمرو احکام و قوانین قرار می گیرند.

هرچند حق مربوط به شخصیت، به جنبه اخلاقی و روحی و در یک کلام به شخصیت آدمی مربوط می‌شود، قانونگذار با وضع قانون از آن حمایت می‌کند. این نوع حقوق، همانند حقوق مادی منشا نزاع و کشمکش است و وضع قانون و اجرای آن به رفع اختلافات کمک می‌کند. همان گونه که گذشت، قانون اساسی در اصل بیست و هشتم از آزادی انتخاب شغل حمایت می‌کند و در اصل بیست و پنجم، از استراق سمع، فاش ساختن مکالمات و هرگونه تجسس منع می‌کند.

۴–حقوق مربوط به شخصیت، به گروه حقوق غیر مالی نزدیک است(کاتوزیان،۱۳۸۹، ج۳، ۴۵۶).

البته این بدان معنا نیست که این دو گروه یکی هستند یا حقوق شخصیتی بخشی از حقوق غیرمالی است. زیرا گاه برخی از حقوق در همان حال که مربوط به شخصیت هستند، شامل حقوق مالی نیز می شوند. مانند: آزادی تجارت و آزادی انتخاب شغل.

۵–این نوع حقوق اغلب قابل انتقال به ورثه نیستند و با پایان گرفتن شخصیت حقوقی انسان ساقط می گردند. در مواردی هم این حق به ورثه قانونی انتقال می یابند. مثلا، ورثه شخص نسبت به کالبد بی جان او حق داشته، می‌توانند نسبت به کفن و دفن جسد او تصمیم بگیرند و یا بر اساس ماده ۱۲ قانون «حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان»، حق معنوی مؤلف و هنرمند، پس از فوت او تا مدت سی سال به عهده ورثه اوست»

۶–حق مربوط به شخصیت، به وسیله طلبکاران قابل توصیف نیست. طلبکاران تنها می‌توانند برای استیفای طلب خویش، در خواست توقیف اموال مادی بدهکار را بدهند.

۷–برخی از حقوق شخصیتی قابل سلب و اسقاط نیستند. سلب شخصیت حقوقی به معنای مرگ حقوقی اوست. مانند اهلیت تمتع یا قابلیت دارا شدن حق. قانون مدنی می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی، حق تمتع یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند»

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

همچنین قانون مدنی می گوید: «هیچ کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد، از استفاده از حریت خود صرف نظر نماید».

۶-حق طبیعی

«حق طبیعی» حقی است برای یک شخص که عقل آن رابطه را موجود می داند و مدیون را در مقابل وجدان و عقل مسؤول می شناسد، ولی قانون از آن حمایت نمی‌کند. به عبارت دیگر، این حق فاقد جزء چهارم از ارکان حق عینی، یعنی جزا، است. در قوانین برخی کشورها، دین یا طلب مشمول مرور زمان است. هرگاه دینی مشمول مرور زمان شود، قانون دعوای خواهان را غیرقابل استماع می‌داند، ولی هرگاه مدیون دین را به میل خود ادا نماید، دین ساقط می‌شود. قانون مدنی ایران می‌گوید: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانونا حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعوی استرداد مسموع نخواهد بود» (کاتوزیان،۱۳۹۲، ج۱، ۱۲۷-۱۲۸).

با توجه به توضیحات بیان شده، به نظر می‌رسد که «حق طبیعی» در مقابل «حق قانونی» قرار می گیرد، چه این که «حق قانونی » از حمایت «قانون» برخوردار است، به خلاف حق طبیعی.

ماهیت اسقاط حق

مشهور فقها درباره اسقاط حق اعتقاد دارند که از جمله‌ی ایقاعات است (شهید ثانی،۱۴۱۶ه، ج۳، ۱۹۳).

بنابراین اسقاط انشای یکطرفه است که تحقق آن نیاز به قبول طرف دیگر ندارد. قابل ذکر است که در ادبیات حقوقی این بحث با عنوان زوال حق طرح می‌گردد و بر دو قسم است:

۱. زوال ارادی

۲. زوال قهری.

این بدین معنا است که هم‌چنان‌که اعمال حقوقی می‌تواند حق را از بین ببرد وقایع حقوقی نیز آن را زایل می‌کند. اما اسقاط حق در واقع همان زوال ارادی حق است که در قلمرو ایقاع به عنوان یکی از اعمال حقوقی قرار می‌گیرد و به صاحب حق اجازه می‌دهد از حق خود صرف نظر کند. از مصادیق بارز این صرف نظر کردن ابرا و اعراض است که اولی در حقوق دینی است و از موارد سقوط تعهدات است و دومی برای صرف نظر کردن از مالکیت در حقوق عینی است (کاتوزیان،۱۳۹۵، ۳۰۷).

درباره ویژگی‌های اسقاط حق به موارد زیر اشاره شده است:

۱. عمل ارادی است و در قلمرو اعمال حقوقی قرار دارد. این ویژگی اسقاط حق را از موارد زوال قهری که اراده صاحب حق در از بین بردن آن دخالتی ندارد جدا می‌کند.

۲. از بین رفتن حق اثر مستقیم انشای اسقاط کننده است. این ویژگی اسقاط حق را از انتقال حق جدا می‌کند. توضیح آن که در انتقال حق نیز مالک حقی را که پیش از انتقال بر مبیع داشته به مشتری منتقل می‌کند و بالعکس

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

از طرف مشتری. اما تفاوت این دو این است که اولا در اسقاط از بین رفتن حق اثر مستقیم انشا است به خلاف انتقال که اولا و بالذات انتقال مد نظر است و ثانیا بالعرض حق منتقل می‌شود.

دوم آن‌که در اسقاط حق از بین می‌رود اما در انتقال، حق از بین نمی‌رود و باقی است و فقط دارنده آن عوض می‌شود.

۳. اسقاط حق صرفا به اراده دارنده آن یا نماینده قانونی وی است (فروغی،۱۳۹۱، ۴-۵).

اقسام اسقاط حق

اسقاط حق می‌تواند به‌صورت صریح باشد یا به‌صورت ضمنی. اسقاط صریح این است که صاحب حق با بیان صریح، جمله‌ای بگوید که صراحتاً دلالت بر اغماض و صرف نظر کردن وی از حقش داشته باشد مثلاً ضمن عقد بگوید که حق خیار خود را ساقط کردم و به عبارت دیگر، اسقاط حق به‌صورت صریح یعنی بیان جمله‌ای که به دلالت مطابقی دلالت بر اغماض صاحب حق، از حقش نماید. اسقاط ضمنی این است که صاحب حق عملی انجام دهد که دلالت بر انصراف و چشم‌پوشی وی از حقش داشته باشد. مثلاً در معامله مال غیرمنقول قابل تقسیمی که بین دو نفر مشترک است وفق ماده ۸۰۸ قانون مدنی برای شریک دیگر حق شفعه ایجاد شده و شریک اخیر به‌رغم اطلاع از حقی که برایش ایجاد شده، اقدام به انتقال سهم خود پیش از اخذ به شفعه می‌نماید که این امر دلالت بر اسقاط حق وی به‌صورت ضمنی دارد. به عبارت دیگر، اسقاط حق به‌صورت ضمنی تصرف در حق است توسط صاحب‌حق که به دلالت التزامی بر اسقاط حق از ناحیه‌ی او دلالت می‌کند. مواد ۲۴۵، ۴۰۳ و ۸۰۲ قانون مدنی از جمله مواد قانونی است که در موضوع اقسام اسقاط حق می‌توان به آن‌ها استناد کرد.

ادعای اسقاط حق:

در مواردی‌که اسقاط حق ضمن عقدی صورت می‌گیرد مثلاً به‌صورت شرط ضمن‌العقد یا در قالب عقد صلح و امثال آن؛ بنابراین در اثبات آن مشکلی نیست اما همیشه اسقاط حق به این صورت نیست و ممکن است در مواردی تردید باشد که آیا اسقاط حق صورت گرفته است یا خیر؟ یعنی یک طرف، مدعی اسقاط حق بوده و طرف دیگر که معمولاً ذی‌حق است آن را انکار می‌کند. در این موارد، طبق قاعده و اصل کلی، اصل بر بقای حق است و آن که مدعی بر اسقاط حق است باید آن را ثابت کند و قاعده بیّنه (البینۀ علی المدعی و الیمین علی من انکر) که از فرمایش‌های حضرت رسول‌اکرم (ص) و از قواعد مشهور فقهی است و همچنین اصل استصحاب که از مهم‌ترین اصول عملیه بوده و به معنای «ابقاء ماکان» می‌باشد نیز حکم بر این می‌دهند که قائل به وجود حقی باشیم که پیش‌تر بوده و حالا شک داشته باشیم که همچنان هست یا خیر؟ و ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی که از مصادیق بارز اصل استصحاب می‌باشد نیز بیانگر این امر است (محمدی،۱۳۸۹، ۳۲۴).

اقسام حق از لحاظ قابلیت یا عدم قابلیت اسقاط

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

در تقسیم‌بندی حق به حقوق قابل اسقاط و غیرقابل اسقاط، نظرات فقهی و حقوقی فراوانی وجود دارد که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- نظرات فقهی

۱ـ حضرت امام خمینی (ره) در اقسام حق از لحاظ قابلیت یا عدم قابلیت اسقاط این نظریه را ابراز می‌دارند:

ـ حقوقی که قابل اسقاط نیست و درباره‌ی این حقوق بیان می‌دارند که؛ این قسم به‌دلیل این که هیچ‌یک از آثار حق را دارا نمی‌باشد، در حق بودنش تردید است. مانند حق‌ابوت و حق ولایت.

ـ حقوقی که قابل اسقاط است مثل حق‌القصاص، حق‌الرهانه، حق‌الخیار و حق‌الشفعه.

ـ حقوقی که در صحت اسقاط آن‌ها تردید وجود دارد که دراین‌باره باید گفت؛ در اصل حق‌بودن آن‌ها شک می‌باشد نه آن که حق بودن آنها مسلم است و در ادامه می‌گویند که اگر موردی حق بودنش قطعی بود قطعاً قابل اسقاط است (خمینی(ره)،۱۳۶۸، ج۱، ۴۸-۴۹).

از نظر حضرت امام(ره)، حق بدون داشتن اثر مورد نظر (قابلیت اسقاط) حق نیست و باید از آثار حق خارج شود.

ـ مرحوم نائینی بر این نظرند که تمام اقسام حق قابل اسقاط‌اند و آن دسته از حقوقی که قابل اسقاط نیستند مثل حق ابوت (پدر)، ولایت حاکم و حق استمتاع زوج از زوجه، اساساً حق محسوب نمی‌شوند و در زمره‌ی احکام هستند «فان کون الشئ حقاً و غیر قابل للاسقاط لا یعقل»(نائینی،۱۴۱۱ه، ج۲، ۴۳).

ـ آیت‌ا... جوادی آملی دراین‌باره معتقدند؛ در حق، صاحب آن می‌تواند افزون بر توانایی و ترک آن، حق را از خود ساقط کند. «لکل ذی حق ان یسقط حقه»(جوادی آملی،۱۳۸۵، ۲۵).

۲-نظرات حقوقی

در نظرات حقوقی نیز حقوق‌دانان ازجمله مهم‌ترین مشخصه حق را قابلیت اسقاط می‌دانند؛ یکی از مؤلفین و استادان براین باور است که حق، دارای مشخصه‌هایی است مانند قابلیت انتقال، توارث و اسقاط. البته بعضی از حقوق، به‌دلیلی، برخی مشخصات را ندارند، منتها حق اسقاط اهمیت بیشتری دارد و مطمئن‌ترین وسیله برای شناخت حق، قابلیت اسقاط است، هر چند به تنهایی برای شناخت آن کافی نیست(صرامی،۱۳۸۵، ۱۴).

ولی مؤلفی دیگر در این زمینه می‌گوید، چون اراده خلاق است و هم می‌تواند به نفع دیگری حق به‌وجود آورد و هم می‌تواند حقی را که خود دارد معدوم نماید؛ بنابراین، صاحب اراده می‌تواند حق خود را ساقط نماید مگر این‌که در مورد معین، قانون مانع اسقاط حق شود(جعفری لنگرودی،۱۳۸۴، ۲۱۸).

حقوقدان دیگری ضمن تقسیم حق به حقوق قابل اسقاط و غیرقابل اسقاط و حقوقی که در قابلیت اسقاط آن شک و تردید هست در ادامه مقتضای طبیعت حق را قابل اسقاط و نقل می‌دانند(بروجردی عبده،۱۳۷۵، ۱۱۵).

از مجموعه نظرات فقهی و حقوقی چنین به‌دست می‌آید که غالب فقها و حقوق‌دانان قابلیت اسقاط را از آثار حق می‌دانند و حتی از آثار مهم آن و اگرچه نظرات مخالفی نیز در این زمینه مشاهده می‌شود که قابلیت اسقاط را الزاماً

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

از آثار و نشانه‌های حق نمی‌دانند اما وقتی به مصادیق مطرح‌شده توسط آن‌ها توجه کنیم، در واقع به همان مواردی اشاره می‌کنند که از نظر قائلین به قابلیت اسقاط حق، اساساً در زمره‌ی حقوق نیستند بلکه باید آنها را از مصادیق احکام بدانیم. مثل؛ حق الابوه، حق الولایه، حق الاستمتاع و حق الوصایه و امثال آن ازجمله نظر حضرت امام(ره)

اسقاط حق در فقه

برای عنوان سلب حق در فقه می‌توان معادل تحریم حلال را در نظر گرفت. به عبارت دیگر، عنوان تحریم حلال در فقه مساوی است با سلب حق کلی در حقوق؛ یعنی دو لفظ که یک معنا را می‌رساند(جعفری لنگرودی،۱۳۸۴، ۲۲۳).

منظور از تحریم حلال، رفع حکم حلیت است که برای موضوع کلی ثابت شده است؛ یعنی از بین بردن حکم اباحه و ممنوع کردن عمل مجاز. نتیجه این که سلب حقوق از دیدگاه فقهی در جایی امکان‌پذیر است که به معنای تحریم کردن حلال نباشد. مثلاً حق مالکیت از امور حلال است، از این رو اگر شخصی حق مالکیت را از خود سلب کند به این معنا که؛ دیگر حق مالک شدن را نداشته باشد و اگر مالکیتی برایش حاصل شد، در حکم حرام باشد، این سلب حق از مصادیق تحریم حلال محسوب شده و ممنوع است. البته تفاوت است بین تحریم فعل حلال به این معنا که حکم اولیه اباحه را از بین ببرد و ایجاد تعهد (متعهد شدن) در انجام ندادن یکی از مصادیق جزئی حق. در حالت اول، تحریم فعل حلال موجب حرمت نمی‌شود ولی در حالت دوم تعهد داده‌شده سبب ممنوعیت انجام فعل می‌شود و متعهد باید به آن عمل کند. از این رو، اگرچه حکم اباحه مانند سایر احکام شرعی و قانونی برای موضوعات کلی ثابت است و نمی‌توان این موضوعات کلی را در قالب عقد صلح یا تعهد حذف کرد اما این احکام را نباید در مصادیق جزئی موضوع ثابت دانست و تعهد و صلح بر آنها را نباید تحریم حلال دانست (شهیدی،۱۳۸۵، ۲۰۹).

برای ممنوعیت تحریم حلال در مباحث فقهی به روایات متعددی استناد شده است که ازجمله این روایات نبوی است که«فإن المسلمین عند شروطهم الا شرطاً حرّم حلالاً او احلّ حراماً». و این روایت که «الصلح جائز بین المسلمین الاّ صلحاً احلّ حراماً او حرّم حلالاً».

اسقاط حق در قانون مدنی

مهم‌ترین ماده قانون مدنی که در بحث اسقاط حق می‌توان به آن استناد کرد ماده ۹۵۹ می‌باشد که می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند به‌طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند».

این ماده قانونی به دو حق اشاره دارد (حق تمتع و حق استیفا) و آن هم با قید «به‌طور کلی». پس می‌توانیم هرکدام از حقوق تمتع و استیفا را در دو حالت کلی و جزئی در این ماده، مورد بحث قرار دهیم.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

این ماده به صراحت سلب هر یک از حقوق تمتع و استیفا را در حالت کلی منع کرده است و برای این‌گونه سلب‌ها اعتباری قائل نشده است که اختصاراً به هر کدام از آنها به تفکیک پرداخته و در ادامه از سلب حق در غیر از موارد کلی نیز سخن خواهیم گفت.

۱) سلب حق تمتع به‌طور کلی

حق تمتع به معنای حق دارا شدن حق است و کلی نیز مفهومی است که صادق بر افراد عدیده است و سلب حق تمتع به‌طور کلی به این معنا است که شخص، حق تمتع یعنی حق دارا شدن حق را از خود سلب می‌کند به‌طوری‌که بعداً نتواند آنها را به‌دست آورد. سلب حق کلی می‌تواند به دو صورت باشد؛

اولاً ـ سلب تمامی حق تمتع: یعنی شخص تمام حقوق مدنی را که یک شخص می‌تواند دارا باشد از خود سلب کرده و فی‌الواقع در حکم نباتات یا جامدات درآید. مثلاً شخص بگوید که من تمام حقوق مدنی را اعم از حق مالکیت، آزادی، تحصیل و ... را بدون استثنا از خود سلب کردم و متعهدم از آن برخوردار نشوم و مدعی حق در آنها نباشم.

ثانیاً ـ سلب شامل یک یا چند حق از حقوق تمتع باشد: مثلاً شخص حق ازدواج کردن را که یکی از انواع حقوق تمتع می‌باشد از خود سلب کند و یا حق مالکیت را. به‌نحوی که حق ازدواج کردن با هیچ زنی را نداشته باشد یا حق مالک شدن را نسبت به هیچ ملکی نداشته باشد.

بدیهی است با توجه به صراحت ماده ۹۵۹ قانون مدنی و مجموع نظرات فقهی و حقوقی هر دو حالت فوق از مصادیق ممنوعیت سلب بوده و فاقد ارزش و اعتبار است. لذا اگر شخصی به‌عنوان مثال، حق ازدواج کردن را از خود سلب کرده باشد ولی برخلاف آن اقدام به ازدواج نماید، عقد واقع‌شده صحیح می‌باشد و در اعتبار این عقد، تردیدی نیست. بنابراین اهلیت تمتع، در حالت کلی، تحت اختیار افراد انسانی نیست تا بتوانند آن را از خود یا دیگری سلب کنند خواه سلب تمام آن حقوق باشد و یا قسمتی از آن (صفایی و قاسم زاده،۱۳۹۲، ۳۵).

۲) سلب حق اجرا

حق اجرا عبارت‌است از توانایی قانونی شخص بر اعمال حق و سلب حق اجرا به‌طور کلی به‌معنای سلب حق تصرف در حقوق مدنی است که این مورد می‌تواند در دو حالت متصور باشد؛

اولاً) سلب حق اجرای تمام حقوق مدنی.

ثانیاً) سلب حق اجرای قسمتی از حقوق مدنی.

به عبارت دیگر، سلب حق اجرا نسبت به یک یا چند نوع از انواع آن، مثلاً سلب حق فروش یا اجاره املاک به‌طور کلی. در این مورد نیز همانند سلب حق تمتع در حالت کلی، سلب حق، فاقد اعتبار است. مثلاً اگر شخصی حق فروش اموال و املاک را به‌طور کلی از خود سلب کند، به‌نحوی که هیچ‌گاه نتواند آنها را بفروشد، این سلب، فاقد اعتبار بوده و در صورت اقدام به فروش اموال، معامله انجام‌شده، دارای اعتبار است و در علت ممنوعیت این سلب

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

آمده است که «داشتن حق تمتع بدون آن که قدرت بر اجرای آن باشد، عنوانی بی‌اثر است. زیرا علت نهایی از داشتن حق تمتع، اِعمال و اجرای آن است. لذا هم‌چنان که افراد نمی‌توانند سلب حق تمتع از خود بنمایند ناچار سلب حق اجرای آن را نخواهند داشت، این است که قانون مدنی در ماده ۹۵۹ سلب حق اجرا را در ردیف سلب حق تمتع منع کرده است» و در این که چرا حتی سلب قسمتی از هر کدام از حقوق تمتع و اجرا نیز منع شده، از جمله این نظریه است که سلب حتی قسمتی از این حقوق، شخصیت حقوقی را معلول می‌گرداند درحالی‌که افراد با داشتن مجموع حقوق، دارای شخصیت حقوقی می‌شوند (امامی،۱۳۹۲، ج۲، ۱۵۷).

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که سلب حق حتی در صورتی که مربوط به یک حق کلی مدنی باشد، خود کلی است؛ زیرا صادق بر افراد عدیده خواهد بود.

۳) سلب حق تمتع و حق اجرا به‌طور جزئی

آن‌چه در ماده ۹۵۹ قانون مدنی جلب توجه می‌کند قید «به‌طور کلی» است که با توجه به این قید به‌نظر می‌رسد قانون‌گذار سلب حق تمتع و اجرا را در موارد جزئی پذیرفته است و نظریه صاحب‌نظران علم حقوق و پاره‌ای از مواد قانونی از جمله مواد ۴۴۸، ۶۷۹ و ۸۲۲ نیز مؤید این مطلب است و عقیده بر این است که «قدرت به سلب حق به‌طور جزئی لازمه آزادی حقوقی فرد می‌باشد. زیرا سلب حق از موضوع معین در خارج، خود از حقوق مدنی به‌شمار می‌آید که به انسان عطا شده است» (امامی،۱۳۹۲، ج۲، ۱۰۸).

مثلاً شخص می‌تواند حق خریدن فلان خانه را از خود سلب کند. البته در مقابل، این نظریه نیز وجود دارد که برای قید «به‌طور کلی» در ماده۹۵۹ قانون مدنی نباید با اطمینان قائل به مفهوم باشیم و براساس این مفهوم سلب حق به‌طور جزئی را همیشه جایز بدانیم. اگرچه در بررسی این نظریه نیز به‌نظر می‌رسد آن‌چه که محل تردید واقع شده در مصادیق حق است. یعنی مواردی را که قائلین به‌نظریه اول، از مصادیق حق دانسته فلذا قائل به سلب جزئی آن‌اند ولی در نظریه اخیر در حق بودن آن تردید شده است اما همه این نظرات در مواردی‌که موضوع مورد نظر از مصادیق حق شناخته شده است، در امکان سلب جزئی آن تردید نکرده‌اند.

ضمانت اجرای اسقاط حق

با توجه به تقسیم کلی که از حق، وفق ماده ۹۵۹ ق.م. صورت دادیم (به‌طور کلی و جزئی)، بحث ضمانت اجرا را نیز به تفکیک برای هر کدام بررسی می‌کنیم.

۱ ـ ضمانت اجرای سلب حق به‌طور کلی:

با توجه به صراحت ماده موردنظر که سلب حق به‌طور کلی را منع کرده است؛ لذا سلب حق در این‌گونه موارد فاقد اعتبار بوده و اگر شخصی برخلاف سلب حق کلی که از خود کرده، اقدام به دارا شدن یا اجرای حقی نماید، اقدامات انجام‌شده نافذ است و نمی‌توان به استناد سلب حقی که کرده است در نفوذ عمل وی تردید کرد. مثلاً اگر شخصی حق مالک شدن را از خود سلب کرد ولی در عقدی مالک شد باید او را مالک دانست.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

۲ـ ضمانت اجرای سلب حق به‌طور جزئی:

وقتی شخصی حقی را وفق مقررات و به‌صورت جزئی از خود سلب کرد فی‌الواقع به نوعی خود را متعهد نموده و باید وفادار به عهدش باشد و به آن عمل نماید که وفای به عهد علاوه بر ضمانت اجراهای قانونی (از جمله مواد ۲۱۹ و ۲۲۱ ق.م.)، از ضمانت اجرای شرعی نیز برخوردار است. زیرا شرع مقدس اسلام وفای به عهد را از سجایای برجسته انسانی دانسته است که از جمله آیات قرآنی «اوفوا بالعقود» و «اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا» و همچنین حدیث شریف نبوی «المؤمنون عند شروطهم»، بیانگر جایگاه و لزوم وفای به عهد است. اما اینکه ضمانت اجرای سلب حق در این‌گونه موارد چیست؟ روشن است که نمی‌توان بر همه‌ی موارد، یک ضمانت اجرای خاص در نظر گرفت بلکه ضمانت اجرای هر کدام را باید با درنظر گرفتن همان موضوع و جهات گوناگون آن تعیین کرد. با نظری به مواد گوناگون در قانون مدنی نیز می‌بینیم که قانون‌گذار در مواردی‌که برای تخلف از تعهدات و شروط و قراردادها قائل به ضمانت اجرا شده است، نوع آنها مختلف است که از جمله عبارت‌است از؛

ـ بطلان (در مواد ۱۹۴، ۱۹۵ و ۲۰۰)

ـ عدم نفوذ (در مواد ۱۹۹، ۲۰۳ و ۲۱۳)

ـ اجبار متعهد به اجرای تعهد (در ماده ۲۳۷)

ـ فسخ (در مواد ۲۳۵ و ۲۳۹)

ـ تأدیه خسارت (در مواد ۲۲۱، ۲۲۶ و ۲۲۷)

همچنین واگذاری نوع ضمانت اجرا به اراده طرفین (وفق ماده ۱۰ و ۲۳۰ق.م.)

که همین ضمانت اجراها می‌تواند در بحث مورد نظر قابل اعمال باشد.

حقوق غیرقابل سلب در ماده ۹۵۹ قانون مدنی حق‌اند یا حکم؟

برابر نظر مشهور فقها و حقوق‌دانان از خصوصیات بارز حق، قابلیت سلب آن می‌باشد که حتی برخی این صفت را وجه تمایز بین حق و حکم دانسته‌اند. اما در قانون‌مدنی از جمله در ماده ۹۵۹ به حقوقی برمی‌خوریم که قانون‌گذار به‌رغم اینکه از آن‌ها به حق یاد کرده ولی آن‌ها را قابل سلب ندانسته است. از این‌رو، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که جمع بین اصل قابل سلب بودن حق و حقوقی که در قانون غیرقابل سلب شناخته شد، چگونه امکان‌پذیر است؟

در توضیح باید گفت که برخلاف منابع و مباحث فقهی که در آن به حق و حکم و آثار و مشخصه‌های هر کدام جداگانه پرداخته شد و همین امر مانع از بروز بسیاری از مشکلات گردیده است اما در حقوق به این جدایی و تفکیک در موارد قانونی برنمی‌خوریم و از این رو است که در مواردی تردید مورد نظر پیش می‌آید. مثل حق آزادی و حق حیات که در تقسیم‌بندی فقهی داخل در حکم‌اند (صرامی،۱۳۸۵، ۱۷۵).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

ولی در حقوق، از همه آن‌ها تعبیر به حق شده است. البته در بررسی نظریات حقوق‌دانان می‌بینیم که آن‌ها در مباحث و مکتوبات و اظهارات خود همانند فقیهان به این تفکیک و جدایی توجه نموده‌اند و قائل‌اند براین که در مواردی‌که امتیازی (حقی) به موجب حکم برقرار شده، قابل اسقاط نیست و یا در مواردی‌که حق همراه با تکلیف است در زمره احکام درمی‌آید و اسقاط آن در اختیار شخص نیست. اما این که به هر حال، حقوق غیرقابل سلب در ماده ۹۵۹ ق.م. را چه باید بنامیم؛ حق یا حکم؟ به بیان دو نظریه در تحلیل حق و حکم می‌پردازیم:

۱ ـ نظریه‌ای که می‌گوید؛ «حق تمتع و حق اجرای حقوق مدنی به‌طور کلی، عبارت‌است از اهلیت تمتع و استیفا که حکم است و سلب حکم از خود امکان‌پذیر نیست» و دکتر مهدی شهیدی در این‌باره نوشته‌اند؛ «... بعضی از حقوق نیز در احکام بوده و غیرقابل اسقاط است» (شهیدی،۱۳۸۵، ۱۳۱).

۲ـ نظریه‌ای دیگر می‌گوید؛ «حق و حکم هر دو نتیجه قانون است منتها در پاره‌ای موارد مصلحتی که در وضع قانون مورد نظر بوده چنان مهم است که اراده اشخاص، در برابر آن ارزش ندارد. این قانون را «امری» و موقعیتی را که به‌وجود آورده است «حکم» گویند. ولی گاه هدف اصلی قانون‌گذار حفظ منافع خصوصی افراد یا تکمیل اراده ایشان و رعایت عدالت در قراردادها است.

در اینجا نیز مصلحت عمومی در نظر است. اما نه به اندازه‌ای که حاکمیت اراده را از بین ببرد. پس قانون، تکمیلی است و موقعیت ناشی از آن نیز حق نامیده می‌شود»

نتیجه‌گیری

سلب حق از موضوعات مهمی است که در مباحث فقهی و حقوقی و موضوعات گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. اگرچه در مباحث فقهی و حقوقی همانند بسیاری از مباحث دیگر مثل بیع، خیارات و ... فصل مستقلی را از سلب حق نمی‌بینیم اما جای پای این بحث در بسیاری از مباحث مشاهده می‌شود و این امر نه تنها به واسطه ضرورت نظری و علمی است که به دلیل ضرورت عملی و اجتماعی نیز هست که وجود داشته و دارد. به هر حال، سر و کار حقوق با انسان است و هر جا که انسانی هست، حق وجود دارد و هر جا که حقی هست، این پرسش نیز مطرح است که جای سلب حق در آن، کجا است و این انسان دارنده حق تا کجا در اِعمال یا انصراف از این حق اختیار دارد؟ جای حق در قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» تا کجا است و قاعده «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» در کجا می‌تواند مرز آن قرارگیرد و بسیاری مباحث و سؤالات دیگر که در این زمینه مطرح است. قابلیت سلب را باید از مشخصه‌های حق بدانیم و در جایی که در حق بودن مصداقی از مصادیق مورد نظر تردید نباشد، در قابلیت اسقاط آن نیز نباید تردید کرد و اختلاف‌نظر بین بعضی فقها و حقوقدانان در غیرقابل سلب بودن برخی از حقوق، فی‌الواقع ریشه در حق یا حکم بودن دارد، نه این که؛ هر دو نظریه آن را یقیناً حق بدانند و به‌رغم حق دانستن، در قابلیت اسقاط یا عدم قابلیت آن، اختلاف داشته باشند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

منابع

قرآن کریم

امامی، سیدحسن(۱۳۹۲)، حقوق مدنی، جلد اول و دوم، انتشارات کتابفروشی اسلامیه، تهران.

بروجردی عبده، محمد(۱۳۷۵)، حقوق مدنی، انتشارات مجد، تهران.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر(۱۳۸۴) تأثیر اراده در حقوق مدنی، کتاب‌خانه گنج دانش، تهران.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر(۱۳۹۴)، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران.

جوادی آملی، عبدالله(۱۳۸۵)، حق و تکلیف در اسلام، مرکز چاپ و انتشارات اسراء، قم.

خسروشاهی، قدرت الله و دانش پژوه، مصطفی(۱۳۹۳)، فلسفه حقوق، موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، قم.

خمینی(ره)، روح الله(۱۳۶۸)، کتاب البیع، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم.

شهیدی، مهدی(۱۳۸۵)، مجموعه مقالات حقوقی، انتشارات مجد، تهران.

شهیدثانی(۱۴۱۶ه)، اللمعه الدمشقیه و الروضه البهیه، جلد سوم،تصحیح سید محمد کلانتر، دارالعالم الاسلامی، بیروت.

صرامی، سیف‌الله(۱۳۸۵)، حق، حکم و تکلیف، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.

صفایی، سید حسین؛ قاسم‌زاده، سید مرتضی(۱۳۹۲)، حقوق مدنی (اشخاص و محجورین)، سمت، تهران.

طاهری، حبیب الله(۱۳۷۵)، حقوق مدنی، جلد اول، انتشارات جامعه مدرسین، قم.

عمید، حسن(۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران.

فروغی، علیرضا(۱۳۹۱)، آثار و ویژگی های حق از دیدگاه فقه امامیه و قانون مدنی، مجله دانش حقوق مدنی، شماره ۱.

کاتوزیان، ناصر(۱۳۸۹)، فلسفه حقوق، جلد سوم، شرکت سهامی انتشار، تهران.

کاتوزیان، ناصر،(۱۳۹۲)، حقوق مدنی، جلد اول و دوم، انتشارات میزان، تهران.

کاتوزیان، ناصر(۱۳۹۵)، حقوق مدنی: اموال و مالکیت، نشر میزان، تهران.

گرجی، ابوالقاسم(۱۳۷۶)، مشروعیت حق و حکم آن با تأکید بر حق معنوی، مقاله، پایگاه اینترنتی قوانین.

محمدی، ابوالحسن(۱۳۸۹)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

معین، محمد(۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی معین، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران

نائینی، میرزا محمد حسین(۱۴۱۱ه)، منه الطالب فی حاشیه المکاسب، ججلد دوم، نشر المکتب المحمدیه، قم.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

The Basis of Forcible and Inalienable Rights

Mohammad Reza Nosrati[1]

Abstract

The right is one of the most fundamental issues of today and the intellectual concerns of the current generation. Considering the importance and special position of the category of rights and the importance of preserving the rights of others and the human nature that exists to prevent the deprivation and abrogation of rights in the society; The current research has been written under the title of the basis of cancellable and non-cancelable rights. On the other hand, deprivation of rights is one of the important issues that have been considered in jurisprudential and legal discussions and various issues. Although in jurisprudential and legal issues like many other issues such as sales, options, etc. . . We do not see an independent chapter on deprivation of rights, but the footprints of this discussion can be seen in many discussions, and this is not only due to theoretical and scientific necessity, but also due to practical and social necessity that existed and still exists. The method is descriptive-analytical and qualitative in terms of data collection method. The required information is collected through library studies and previous documents and organizational references. The results of this research show that the civil law has answered this issue in Article 959. From the concept of this article and other legal articles, it is concluded that a person has the right to deprivation in a partial state. But this is not a rule. That is, we cannot say that every right can be revoked by becoming partial, and perhaps the cases that are interpreted as rights in the law, but despite being partial, do not have the ability to be revoked, the reason for which has been discussed.

Keywords: Right, Rights, Revocable, Non-Revocable

1 Master of Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University, Borujard Branch, Borujard, Iran (Corresponding Author)

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]